

متن پیاده سازی شده جلسه یازدهم سال سوم درس خارج اصول فقه دور دوم - 25 مهر 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 203 و 204: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين

امتداد امر چهارم: بکارگیری واژگان در بیش از یک معنا

امتداد «قرآن و استعمال لفظ در بیش از یک معنا»

تبیین محل بحث:

مستحضر هستید که به مناسبت مبحث استعمال لفظ در بیش از یک معنا، وارد محیط قرآن شدیم. در میان روایاتی که قابلیت مناسبت با بحث داشت، اعم از روایات ظهر، بطن، تأویل و ... کنکاش نمودیم که به نظر می‌رسد این کنکاش، در نظرگاه منصفان درخور تحسین باشد.

هم‌اکنون به جمع‌بندی روایات ظهر و بطن، بسان محور بحث پرداخته و در سخن‌گفتن از استعمال لفظ در بیش از یک معنا، به گریزهایی چند بسنده می‌نماییم و پس از آن عبوری سریع از کلمات بزرگان خواهیم نمود که میزان توجه حضرات علما را به اقتضای ادله روشن خواهد ساخت؛ چه این‌که همچون ما، بردباری به خرج دادن در رجوع به روایات از سوی ایشان، اندکی بعید می‌نماید. علی‌ای‌حال به دیده حسن‌ظن، مراجعه ایشان را نفی نمی‌کنیم.

جمع‌بندی روایات:

به طور مشخص، قصد داریم به سه مطلب پردازیم: 1. آیا روایات ظهر و بطن با یک‌دیگر تعارض نداشته و قابل جمع می‌باشند؟ 2. آیات قرآن کریم به زمره استعمال لفظ در بیش از یک معنا در خواهند آمد یا خیر؟ مهم‌تر همه، آیا یک فقیه می‌تواند در فرایند استنباط، از بطون آیات بهره گیرد؟

دسته اول روایات: توسعه در مصداق معنا:

از میان حدود ده روایتی که ذکر نمودیم، تعدادی از آن‌ها، از باب توسعه در مصداق بودند. مثلاً در روایات حول آیه «ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ» تعبیری همچون «ازاله چرک»، «قص الاظفار»، «اخذ الشارب»، «درآوردن لباس احرام» و همچون این‌ها، که ناگفته نیز عرب خود آن‌ها را در می‌یافت، در تفسیر «قضای تفت» آورده شده بود؛ اما امام‌علیه‌السلام مصداق دیگری برای قضای تفت فرمودند: «لقاء الإمام عليه السلام» که نشان می‌دهد قضای تفت دارای دو مصداق می‌باشد: ۱. گرفتن چرک و ناخن و سبیل. ۲. گرفتن تفت از روح. روح انسان نیز گاه‌وبیگاه چون جسمش محدث می‌گردد. حدث اکبر او، گناهان کبیره و حدث اصغر او گناهان صغیره هستند؛ منتها تفاوت آن با جسم این است که حدث جسم با وضو و غسل برطرف می‌شود و حدث روح با معنویت، ترک گناه، لقای امام علیه‌السلام، تلاوت قرآن و ... بنا بر این این آیه، دارای دو معنا نشد؛ بلکه فقط مصداق تفت و قضای تفت توسعه داده شد. مثال دیگر، آیه 24 سورة عبس است: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»، که امام باقر علیه‌السلام در رابطه با آن فرمودند «أَيُّ إِلَهِي عَلِمَهُ الَّذِي يَأْخُذُهُ». در واقع امام‌علیه‌السلام با این بیان خود، در مصادیق طعام توسعه ایجاد کرده، آن را اعم از غذای جسم و غذای روح می‌نمایند. مطلبی که شایسته است پرسش گردد، این است که آیا ما خود نیز می‌توانیم چنین توسعه‌هایی ایجاد نماییم و آن‌ها را به آیات قرآن نسبت دهیم؟ پاسخ منفی است. می‌بایست به مواردی که در روایات وارد شده است بسنده نمود.

پرسش دیگری که سزاوار می‌باشد، این است که این توسعه‌ها «علی وجه الحقیقه» است یا «علی وجه المجاز»؟ پاسخ به این سؤال برعهده اهل زبان می‌باشد؛ وابسته به این‌که ایشان تشخیص دهند که این توسعه حائز درجه وضع است یا استحسان طبع (این‌که طبع انسان آن را بپسندد شرط استعمال مجازی می‌باشد)؛ چنانکه ما اهالی زبان فارسی، گاه به هنگام شنیدن تعابیر فارسی حاوی معانی مجازی، رخ به لبخند گشاده، گوینده را تحسین می‌نماییم. علاوه بر دو آیه فوق، می‌توان آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ» را نیز از این قبیل دانست؛ یعنی بیان کرد این نیز (که روایاتی ظاهر آن را همین محرّمات و باطن آن را ائمه جور و ائمه حق دانسته بودند و ما این باطن را به واسطه خود روایات، به ولایت این ائمه تفسیر نمودیم)، از باب توسعه مصادیق است؛ به این ترتیب که خدای متعال در پی فرمایش این است که مثلاً به دو دسته میته و خنزیر نزدیک نشوید: 1. میته‌ای که در کنار خیابان افتاده و خنزیری که در کنافات می‌چرد. 2. میته‌ای از جنس ائمه جور و خنزیری که در بیت‌المال می‌چرد.

نکته جالب توجه این‌که توسعه در مصداق، در زبان غیر قرآن و تعبیّرات روزمره نیز کاربرد دارد؛ مثلاً نسبت به شخصی که اشخاص دیگری را به راه درست هدایت نموده است، گفته می‌شود: سخنان او انبوهی از نور است.

حال پس از این‌که دانستیم تعدادی از روایات بیان‌شده، از باب توسعه مصادیق هستند، آیا می‌توانیم این‌ها را مصداق استعمال لفظ در بیش از یک معنا

بدانیم؛ خیر؛ زیرا معنای واحد را در یک مصداق معنوی و غیر محسوس به کار می‌گیرد و این استعمال در بیش از یک معنا نمی‌باشد.

هم‌چنین به سوال مهمی که بنای طرح آن داشتیم می‌پردازیم. آیا این بطون در استنباط کارآیی دارد یا خیر؟ پاسخ این است که اگر از سوی معصوم هدایتی این چنین برای ما به ارمغان آمده است، چرا از آن بهره نگیریم؟ مثلاً فقیه به واسطهٔ مراجعه به آیه «فَلْيُنْظَرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ»، فتوا دهد که واجب یا مستحب است که انسان بررسی نماید که نزد چه استادی بناست تلمذ نماید یا اولیا و مربیان، بررسی نمایند که بچه‌هایشان در کدام آموزشگاه و نزد کدام مشاور بناست به کسب دانش بپردازند و این همه به پشتوانهٔ آن روایت امام هادی علیه‌السلام می‌باشد.

بنابراین اگر آیه‌ای داریم که توسط نص معتبر تفسیر شده و بر مورد هم تطبیق می‌کند، تمسک به بطون این آیه صحیح می‌باشد؛ چنانکه آن‌جا که ظهور آیه بر یک مورد خارجی تطبیق نماید، به ظهور اخذ می‌نماییم؛ به خلاف آن‌جایی که آیه توسط حجت شرعی تفسیر نشده باشد؛ مثلاً کلمه «گندم» در قرآن را بدون حجت، به گونه‌ای معنا نماییم و سپس بر این پایه به استنباط بپردازیم؛ البته حجت شرعی یا به صورت خاص وارد شده است (مانند «فَلْيُنْظَرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ») یا به صورت عام (مانند آیهٔ تحریم میته و دم و ...). مانند آیهٔ میته و دم که در خصوص آن روایتی نداریم؛ اما روایاتی کلی از امام کاظم و سایر ائمه علیهم‌السلام با این مضمون داریم که هر جا محرمت آمد، مقصود ائمه‌علیهم‌السلام جور می‌باشد. لذا چنان‌چه در درس مکاسب به استناد این آیه، رای به حرمت قبول ولایت جائر مگر در حالت اضطرار دهیم، درست تمسک نموده‌ایم.

بنابر آن‌چه بیان شد تا کنون سه ادعای اصلی صورت گرفت:

1. بخش معظمی از بطون آیات، حمل بر توسعه در مصداق معنا می‌گردند.

2. مبتنی بر این، این آیات ارتباطی با استعمال لفظ در بیش از یک معنا نخواهند داشت.

3. چنان‌چه تفسیر این آیات متکی به حجتی از سوی معصومین علیهم‌السلام باشد، تمسک به این بطن نیز صحیح می‌باشد.

اگر گفته شود: که در مثل «فَلْيُنْظَرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ» چنان‌چه روایت را هم نادیده بگیریم، خود در می‌یابیم که معنای حاصل از روح و گوهر کلمه «طعام»، معنایی کثیر است که مصادیق متعدد از قبیل غذای روح و غذای جسم را با همهٔ انواعشان در بر می‌گیرد، خواهیم گفت این متوقف بر این است که ما معتقد گردیم که می‌بایست آیات قرآن حمل بر حداکثر معنا شود؛ یعنی گفته شود: اگر تعبیری از قرآن کریم هم چون طعام، ظرفیت کشش تا مصادیق دیگری هم چون «غذای روح» را داشته باشد، می‌بایست آن را شامل آن مصادیق نیز بدانیم. این اعتقاد قابل التزام نمی‌باشد مگر در جایی که ائمه خود توسعه داده باشند. به عبارت دیگر، حمل قرآن بر حداکثر نیازمند شاهد می‌باشد؛ مخصوصاً اگر قصد به‌کارگیری آن در فقه را داشته باشیم؛ چراکه حساسیت قلم‌زنی در برخی علوم دیگر هم‌چون تفسیر، یا سخن‌رانی در ماه رمضان به اندازهٔ فتوا نیست؛ چه آن‌که در فتوا به دنبال حمل حجیت بر یک موضوع هستیم. خلاصه این‌که استظهار و استشعار اشکال ندارد؛ ولی استنباط مشکل است؛ مثلاً اگر امام‌علیه‌السلام نفرموده بودند «التفت لقاء الامام‌علیه‌السلام»، شکی نبود که یکی از راه‌های زدودن تفت ملاقات با امام‌علیه‌السلام است؛ اما با این حال نمی‌شد با استناد به این آیه، ملاقات با امام‌علیه‌السلام را بعد از حج، بر حجاج و معتمرین الزام نمود.

دسته دوم روایات: مدلول تصدیقی:

در ادامهٔ جمع‌بندی روایات باید دانست که برخی از روایات ماضی را نمی‌توان بر توسعه در مصداق حمل نمود؛ مثلاً آن‌جا که امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «الإشارة للخواص و اللطائف للأولياء». مثال معروف اشاره، قضیهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام و آیهٔ حمل می‌باشد؛ به این ترتیب که آیهٔ رضاع (شیردادن) را در کنار آیهٔ حمل و فصال قرار دادند و قضیهٔ سومی را که در قرآن صریحاً بیان نشده، نتیجه گرفتند و آن این است که اقل مدت حمل شش ماه است. نتیجهٔ آن این شد که اگر دختری ازدواج کرده و بعد از شش ماه از نزدیکی با شوهر خود بچه‌دار شد، نمی‌توان گفت این بچه مربوط به آن شوهر نیست. از این نوع اشارات در قرآن بسیار است.

اما در مورد «اللطائف للأولياء»، به صورت قطعی نمی‌توان منظور امام صادق علیه‌السلام را بیان کرد. چه بسا منظور لطیفه‌هایی است که امثال مرحوم سلطان‌آبادی نقل می‌فرمودند. این چنین لطایف گاهی در لابه‌لای تفاسیر نیز یافت می‌گردد که بعضاً دارای دلیل و گاه فاقد آن هستند. چنان‌چه یکی از آقابان از آیه «أَوْ مَنْ يَنْشَأُ فِي الْجِلْبَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ» (که راجع به خانها است که معمولاً در حلیه رشد کرده و در مخاصمات کم می‌آورند)، عدم صلاحیت زن را برای تصدی منصب قضاوت استنباط نموده است. هم‌چنین از این قبیل است، نظر مرحوم آقای خویی که از آیه «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَاراً» این را که بر هر مردی برآورده ساختن نیاز جنسی معمول زنش واجب است، استنباط نموده است. شاید این از مصادیق لطائف باشد. دقت در این روایت امام صادق علیه‌السلام روشن‌گر این است که توسعه در مصداق در آن معنا ندارد. حضرت امیر علیه‌السلام از دو فقره که در قرآن ذکر شده بود، یک مدلول تصدیقی سومی از آیه استنباط کردند؛ حال ممکن است تنها برخی توانایی استخراج چنین مطالبی را از قرآن داشته باشند. این موارد جزء مدلول تصدیقی است.

بعد از این دوباره لازم است به دو سؤال پاسخ گوئیم:

1. آیا امثال این روایت از باب استعمال لفظ در بیش از یک معنا هستند؟

پاسخ: از آن‌جا که محل بحث در این نوع استعمال، مدالیل تصویری است، نه مدالیل تصدیقی، لذا این بخش نیز از محل بحث ما خارج می‌باشد. چنان‌چه کسی بگوید استعمال لفظ در بیش از یک معنا را توسعه می‌دهیم به آن‌جا که از یک یا دو گزاره، گزارهٔ دیگری استنباط می‌گردد، مانند این‌که جمله «قلم را بیاور»، بر جمله «دوات را بیاور» نیز دلالت دارد و نیز جمله «جارو را بیاور.» بر جمله «خاک‌انداز را بیاور.» نیز دلالت دارد، خواهیم گفت که در این صورت هم‌چنان دو معنا نداریم و این‌ها، هیچ ارتباطی به استعمال در بیش از یک معنا ندارند.

2. آیا از امثال این روایت می‌توان در فرایند استنباط احکام فقهی کمک گرفت؟

پاسخ: اگر ظهور داشته باشد بله. لذا بعد از این که حضرت امیر علیه‌السلام آن جمله را در زمان خلیفهٔ دوم یا سوم (دو نقل داریم.) بیان فرمودند، هم‌چنان پس از هزار و چهارصد سال در بسیاری از کشورهای عربی، با سند همین بیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حجیت خود باقی است؛ چراکه از طریق دلالت اشاره به‌دست آمده است. هم‌چنین است لطائف. فقیه می‌تواند بگوید از آن‌جا که در قرآن امر به نگره‌داری خود و خانوادهٔ خود از آتش آمده، پس تأمین

نیازهای جنسی زن لازم است. در این صورت دیگر نیازمند نص هم نخواهیم بود.

الحمد لله رب العالمین